

برهان العاشقین

مسعود فریامنش*

چکیده

برهان العاشقین، که معروف به قصه چهار برادر یا شکارنامه نیز هست، رساله‌ای تمثیلی یا استعاره‌ی عرفانی و آخرین رساله از مجموعه یازده رسائل سید محمد گیسودراز چشتی است. هرچند این رساله در نگاه نخست، به افسانه‌پردازی و خیال‌بافی‌های عوام مانده است اما متضمن بیان معارف صوفیه است و گیسودراز آن را بهانه‌ای برای ایراد نکات و مسائل عرفانی کرده است. افزوده بر این، هشت شرحی که بر این رساله کوتاه نگاشته‌اند جملگی نشان از اهمیت آن نزد صوفیه شبه‌قاره هند دارد.

کلیدواژه: برهان العاشقین، چهار برادر، شکارنامه، قصه پسر پادشاه که نفس نداشت، قصه اهل سبا و حماقت ایشان.

برهان العاشقین، رساله‌ای تمثیلی یا استعاره‌ی عرفانی است از صدرالدین ابوالفتح سید محمد گیسودراز چشتی (۷۲۰-۸۲۵ ق / ۱۳۲۰-۱۴۲۲ م) معروف به «خواجه بنده نواز» عارف، فقیه و متکلم فارسی‌نویس شبه‌قاره هند.

برهان العاشقین، که معروف به قصه چهار برادر یا شکارنامه نیز هست، آخرین رساله از مجموعه یازده رسائل سید محمد گیسودراز چشتی است؛ کسی که بر خلاف مشایخ قدیم سلسله چشتیه به تصنیف و تألیف کتب نیز اهتمام کرد و در عین آنکه شیخ چشتیه محسوب می‌شد به عنوان عالم و محقق نیز مشهور بود و آثارش غالباً متضمن شروح و تفاسیر متون فقه و حدیث و تصوف بود. برهان العاشقین برای نخستین بار

توسط عطا حسین در ۱۳۶۰ ق در حیدرآباد دکن به چاپ رسید. این مجموعه یکبار دیگر نیز در ۱۳۸۶ ق. در کراچی چاپ و نشر شد.^۱ البته به موجب گزارش منزوی،^۲ عنوان این مجموعه معنایی مشتمل بر حقایق تصوف ضبط شده است.

گیسودراز برهان العاشقین را، پس از ذکر قول خداوند که می فرماید: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ اینگونه آغاز می کند:

بدان که ما چهار برادر بودیم از نه دبه؛ سه جامه نداشتند و یکی برهنه بود. آن برادر برهنه دُرستی زر در آستین داشت. به بازار رفتیم تا به جهت شکار تیر و کمان بخریم، قضا رسید و هر چهار کشته شدیم. بیست و چهار زنده برخاستیم. آنگاه چهار کمان دیدیم؛ سه شکسته و ناقص بودند، یکی دو خانه و دو گوشه نداشت. آن برادر زردار برهنه آن کمان بیخانه و بیگوشه بخرید. تیری می بایست، چهار تیر دیدیم؛ سه شکسته بودند و یکی پر و پیکان نداشت. آن تیر بی پر و پیکان را بخریدیم و به طلب صید به صحرا شدیم. چهار آهو دیدیم؛ سه مرده بودند و یکی جان نداشت. آن برادر زردار برهنه کمان کش تیرانداز، از آن کمان بیخانه و بیگوشه، آن تیر بی پر و پیکان را بر آن آهوی بیجان زد. کمندی می بایست تا صید را به فتراک بندیم. چهار کمند دیدیم؛ سه پاره پاره و یکی دو کرانه و میان نداشت. صید را بدان کمند بی کرانه و بی میان بر میان بستیم. خانه ای می بایست که مقام کنیم و صید را پخته سازیم. چهار خانه دیدیم؛ سه درهم افتاده بودند و یکی سقف و دیوار نداشت. در آن خانه بی سقف و بی دیوار درآمدیم. دیگی دیدیم بر طاق بلند که به هیچ حیلۀ دست نمی رسید. مَعاکی چهار گز زیر پای کندیدیم. دست به آن دیگ رسید. چون شکار پخته شد، شخصی از بالای خانه فرود آمد که بخش من بدهید که نصیبی مفروض دارم. برادر کامل مکمل در کمین نشستۀ بود، استخوان شکار از دیگ بر آورد و بر تارک سر وی زد. درخت سنجدی از پاشنه پای او بیرون آمد. بر سر آن درخت زرد آلو رفتیم. خربزه کاشته بودند به فلاخن آب می دادند. از آن درخت بادنجان فرود آوردیم و قلیۀ زردکی ساختیم و به اهل دنیا گذاشتیم؛ چندان خوردند که آماس شدند، پنداشتند که فربه شدند به در خانه نتوانستند رفت و در نجاست خود ماندند و ما به آسانی از کید آن خانه بیرون شدیم و بر در خانه بختیم و به سفر روان شدیم. و اولوالالباب تعرف این حالات باز نمایند.

به گفته شفیع کدکنی^۳ گویا صورت آغازین این تمثیل، یک تمثیل بسیار کهن

ایران عهد ساسانی است و شاید هم ریشه در ادب هند داشته باشد. همانطور که پورجوادی^۴ متذکر شده، این رساله، در نگاه نخست، به افسانه پردازی و خیالبافی‌های عوام مانده است و ظهور پررنگ عدم واقعیت در مطالب آن آنقدر هست که به گفته سید محمد کالپوری یا کالپوی یا کاپوری (وفات: ۱۰۷۱ ق)، یکی از شارحین رساله، موجب گشت که این داستان حتی نزد علمای همعصر گیسودراز نیز از زمره خیالات واهی تلقی شود. اما ذکر آیه قرآن در صدر رساله، در حقیقت، هشدار می‌دهد که داستان آن را سخنان باطل نپندارند، بلکه در آن تفکر و تأمل کنند تا معنای باطن آن را دریابند.^۵

گیسودراز در این رساله معنی مجازی کلمات را ادا کرده - بی آنکه برای دریافت این معنای مجازی قرینه‌ای فراروی خواننده قرار داده باشد - و سعی دارد تا فکر خواننده را از قیدهای طبیعی و مادی رها کند و به ساحتی دیگر ببرد، هم از این روست که اشخاص و حوادث داستان جملگی خارق‌العاده‌اند. در واقع، وی این رساله را به عنوان رمز و مثال احوال و معارف عرفانی و بدون هیچ تفسیر و تأویلی بیان کرده و در پایان از اولوالالباب خواسته تا «تعرف آن حالات باز نمایند»^۶ به این ترتیب، راه را برای تفسیر و تأویل‌های گوناگون هموار کرده است (نک: ادامه مقاله). به گفته پورنامداریان^۷ از آنجا که در برهان العاشقین هم صفات چیزی آنگونه که از مجموع آن هر کس بتواند به شناخت مفهوم واحدی راهنمایی شود وجود ندارد و کشف معنای مکتوم آن بسته به بصیرت متاولان است، این رساله از زمره احاجی و لغز نیز خارج است.

در مجموعه یازده رساله هفت شرح متفاوت بر مشرب عرفانی از برهان العاشقین چاپ شده و این امر نشان از اهمیت این رساله کوتاه نزد برخی صوفیان شبه‌قاره دارد. در برخی منابع^۸ نویسنده شرح اول و دوم ناشناس ذکر شده و برخی نسخه‌ها آن دو را منسوب به سیداکبر حسینی فرزند گیسودراز دانسته‌اند.^۹ شرح سوم را از ابوصالح چشتی احمدآبادی گجراتی (وفات: ۹۸۲ یا ۹۸۳ ق) معروف به حسن محمد، فرزند شیخ احمد معروف به شیخ میان‌جی دانسته‌اند.^{۱۰} چهارمین شرح از میرسید عبدالواحد بلگرامی، متخلص به ذوقی، است.^{۱۱} پنجمین شرح از میرسید محمد کالپوری است.^{۱۲} ششمین شرح از محمد رفیع‌الدین بن ولی‌الله محدث دهلوی (وفات: ۱۲۴۲ ق) است که آن را به خواهش برخی از یاران نگاشته است. او وجه تسمیه رساله را به برهان العاشقین، اشتمال آن بر سرگذشت طالب از مرتبه جمادی تا بلوغ به اعلاء مرتبه کمال دانسته است.^{۱۳} هفتمین شرح از میرزا قاسم علی بیگ حیدرآبادی، متخلص به

اخگر، است همراه با مثنوی شکارنامه از شارح.^{۱۴} در این شرح داستان برهان العاشقین بهانه ایراد مسائل عرفانی و فلسفی مفصلی شده است که به گفته پورنامداریان،^{۱۵} در بطن آنها معانی رموز قصه تقریباً گنگ و نامفهوم مانده است. جز اینها، شرحی نیز از عبدالغفور چشتی در دست است که در میان هفت شرح چاپ شده در مجموعه یازده رسائل موجود نیست.^{۱۶} هفت شرحی که در مجموعه یازده رسائل آمده‌اند با هم اختلاف دارند و این امر از تأویلی ناشی شده که هر شارح از «چهار برادر» کرده است. در پنج شرح و نیز، شرح عبدالغفور چشتی، «چهار برادر» را چهار روح گفته‌اند (ارواح جمادی، نباتی، حیوانی و انسانی) و در یکی از شروح، شارح آنها را چهار عنصر دانسته است و در آخرین شرح این «چهار برادر» عبارتند از: واجب الوجود، ممکن الوجود، ممتنع الوجود و عارف الوجود. میرزا قاسم علی بیگ، مؤلف این شرح، حتی در مورد لفظ «ما» در ابتدای قصه معنی خاصی در نظر گرفته و می‌گوید مراد از آن، ذات احدیت جمع است. وی بر آن است که گیسودراز خواسته تا تنزل وجود واجب را از مرتبه احدیت به کثرت وجودیه، یعنی دنیا، و به عرصه شهود و دست آخر، نیل به حقیقت انسانیه به طریق چیستان بیان کند. این شرح که به کلی از شروح دیگر متمایز است، بر وفق عرفان ابن عربی نگاشته شده و به گفته پورجوادی^{۱۷} معلوم نیست که چقدر این تفسیر با مقصود گیسودراز هماهنگ است.

زیاده بر این، برهان العاشقین بر فرهنگ عامه نیز بی‌تأثیر نبوده است، چندان که روایت مشابه آن را می‌توان در قصه‌های عامیانه مردم کرمان، از جمله داستان پسر پادشاه یا پسر پادشاه که نفس نداشت مشاهده کرد و نیز می‌توان احتمال داد که برهان العاشقین اصل آن داستان بوده باشد.^{۱۸} لریمر این داستان را در اوایل قرن بیستم بدین شرح شنیده و نقل کرده است:

یه پادشاهی بود سه تا پسر داش - دو تاش مرده بودن، یه تاش نفس نداشت - سه تا خزونه داشت، دو تاش خالی بود یه تاش در نداشت - سه تا تیر و کمون داش دو تاش شکسته بود یه تاش زه نداشت - سه تام کارد بود دو تاش شکسته بود یه تاش تیغ نداشت - سه تا اسب سرطویه داش دو تاش مرده بود یه تاش رمق نداشت - سه دست زین و برگ داش دو تاش پوسیده بود یه تاش اثر نداشت. همو پسر پادشاه که نفس نداشت رف تو همو خزونه که در نداشت و همو تیر و کمون یه ره که زه نداشت با همو کاردی که تیغ نداشت ور داشت - رف تو طویله همو زین و برگ

که اثر نداشت گذاش رو همواسبی که رمق نداشت سوار شد رف به شکار - رسید به سه تا آهو - دو تاش مرده بود یه تاش چون نداشت - خود همو تیر و کمونی که زه نداشت و رداشت و خود همو کاردی که تیغ نداشت زد و همو آهو که چون نداشت و خود همو کاردی که تیغ نداشت برید و بست و ترک همواسبی که رمق نداشت - رف تا رسید به خرابه‌ای که سه تا اطاق توش بود - دو تاش تمبیده بود (= خراب شده بود) یه تاش سقف نداشت - رف تو همو اطاق که سقف نداشت - دید سه تا دیگ گذاشته یه - دو تاش بی دیوار بود یه تاش ته نداشت - آهو گذاش تو همو دیگی که ته نداشت - از همو گوشتای که خبر نداشت خورد تا تشنه شد - سوار شد و همواسبی که رمق نداشت رف تا رسید به سه تا جویی که نم نداشت - ایقدر خورد که کله و ر نداشت.^{۱۹}

البته، به گفته شفیع کدکنی^{۲۰} صورتی از برهان العاشقین را در ادبیات فارسی - پیش از داستان گیسودراز - می‌توان یافت، از جمله در داستان «اهل سبا و حماقت ایشان» در مثنوی مولانا جلال‌الدین بلخی.^{۲۱} مولوی داستان را اینگونه آغاز می‌کند:

یادم آمد قصه اهل سبا کزدم احق صباشان شد و با
 آن سبا مانند بشهر بس کلان در فسانه بشنوی از کودکان
 کودکان افسانه‌ها می‌آورند درج در افسانه‌شان بس سر و پند
 هزلها گویند در افسانه‌ها گنج می‌جو در همه ویرانه‌ها
 پس از شهری بس عظیم سخن می‌گوید، شهری به اندازه یک سگره (کاسه سفالی) که مردم ده شهر در آن مجموع بودند، لیک جمله سه تن ناشسته رو:

بود شهری بس عظیم و مه ولی قدر او قدر سگره بیش نی
 بس عظیم و بس فراخ و بس دراز سخت زفت زفت اندازه پیاز
 مردم ده شهر مجموع اندرو لیک جمله سه تن ناشسته رو
 اندرو خلق و خلاق بی‌شمار لیک آن جمله سه خام پخته‌خوار
 جان ناکرده بجانان تاختن گر هزارانست باشد نیم تن
 آن سه تن یکی کور دوربین بود، یکی کر تیزگوش و یکی برهنه با دامن
 دراز:

آن یکی بس دوربین و دیده کور از سلیمان کور و دیده پای مور

و آن دگر بس تیزگوش و سخت کر
و آن دگر عور و برهنه لاشه باز
در گفتگوهای این سه تن نیز، مانند برهان العاشقین، پارادوکس محور بیان است:
گفت کور اینک سپاهی می رسند
گفت کر آری شنودم بانگشان
آن برهنه گفت ترسان زین منم
به ناگزیر شهر را ترک می کنند و به دهی می رسند:

اندر آن ده مرغ فربه یافتند
مرغ مرده خشک و ز زخم کلاغ
زان همی خوردند چون از صید شیر
هر سه زان خوردند و بس فربه شدند
لیک ذره گوشت بر وی نه نژند
استخوانها زار گشته چون پناغ
هر یکی از خوردنش چون پیل سیر
چون سه پیل بس بزرگ و مه شدند

مولوی سپس در «شرح آن کور دوربین و آن کر تیزشنو و آن برهنه درازدامن»^{۲۲} به تفسیر و تاویل این حکایت افسانه‌ای می پردازد و می گوید که «کر» آرزو و آمل است که مرگ دیگران را می شنود و از مرگ خود بی خبر است:

کر آمل را دان که مرگ ما شنید
مرگ خود نشنید و نقل خود ندید
«کور» حرص است که عیب خلقان را موبه موبه می بیند و از دیدن عیب خود عاجز است:

از حرص نابیناست بیند موبه موبه
عیب خود یک ذره چشم کور او
«عور» مرد دنیا است که مفلس است و برهنه آمده است و عریان خواهد رفت و از غم دزدان خونین جگر است:

عور می ترسد که دامانش برند
مرد دنیا مفلس است و ترسناک
او برهنه آمد و عریان رود
دامن مرد برهنه چون درند
هیچ او را نیست از دزدانش باک
وز غم دزدش جگر خون می شود

به گفته شفیع گویا هیچ یک از کسانی که در منابع قصص مثنوی بحث کرده اند، از جمله فروزانفر، نیکلسون و زرین کوب به سابقه این حکایت نپرداخته اند؛ اما همو بر این باور است که بی گمان مولوی این حکایت را از دنیای کودکان و ادب فلکلور اخذ کرده است.^{۲۳}

پی‌نوشت‌ها

۱. نفیسی، ۱۹۶/۱؛ نوشاهی، فهرست کتابهای... ۱۱۸/۱؛ منزوی، فهرست مشترک... ۱۳۱۹/۳؛ همو، فهرستواره کتابهای... ۱۴۹/۷-۱۵۰؛ پورجوادی، ۴۶ نظامی، ۲/۱۱۱۵.
۲. فهرست مشترک... همانجا.
۳. ص ۲۸.
۴. همانجا.
۵. پورنامداریان، ص ۱۸۵.
۶. پورجوادی، ص ۴۷-۴۸؛ پورنامداریان، همانجا.
۷. ص ۱۸۶.
۸. نفیسی، همانجا؛ نوشاهی، فهرست نسخه‌ها... ۱۱۸-۱۱۹.
۹. مشار، مؤلفین... ۸۹۶/۵؛ همو، فهرست کتابها... ۳۲۱۰/۳؛ منزوی، فهرست مشترک... همانجا؛ همو، فهرستواره کتابهای... ۱۵۱/۷.
۱۰. مشار، همانجا؛ نوشاهی، فهرست کتابهای... همانجا؛ منزوی، فهرست مشترک... ۱۳۲۰/۳.
۱۱. مشار، همان، ۳۲۱۱/۳؛ نوشاهی، همان، ۱۱۹/۱؛ منزوی، فهرستواره کتابهای... همانجا.
۱۲. نوشاهی، همانجا؛ منزوی، فهرست مشترک... ۱۳۱۹/۳؛ همو، فهرستواره کتابهای... همانجا.
۱۳. مشار، فهرست کتابها... ۳۲۱۱/۳؛ نوشاهی، همانجا؛ منزوی، فهرست مشترک... همانجا؛ همو، فهرست نسخه‌ها... ۵۹۴/۲؛ فهرستواره کتابها... ۱۵۰/۷.
۱۴. مشار؛ نوشاهی؛ منزوی، همانجاها.
۱۵. ص ۱۸۸.
۱۶. نوشاهی، فهرست نسخه‌ها، ۵۰؛ منزوی، فهرست مشترک... ۱۳۲۰/۳؛ همو، فهرستواره کتابها... همانجا.
۱۷. ص ۵۲.
۱۸. پورجوادی، ۴۴-۴۶، ۵۲-۵۴. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۱۹. لریمر، ۱۶۱-۱۶۲.
۲۰. شفيعی، ۲۶-۲۷.
۲۱. مثنوی معنوی، ۳/۴۴۶-۴۴۷.
۲۲. همان، ۳/۴۴۷-۴۴۸.
۲۳. شفيعی، ۲۷.

منابع

۱. پورجوادی، نصرالله، «تأثیر برهان العاشقین سید محمد گیسودراز در فرهنگ مردم کرمان»، مجله دانش، شماره ۹، اسلام آباد، بهار ۱۳۶۶ ش.
۲. پورنامداریان، تقی، رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، تهران، ۱۳۶۴ ش.

۳. شفيعی کدکنی، محمدرضا، «شکار معانی در صحرای بی معنی»، مجله تخصصی گروه ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت معلم (ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی)، سال نهم شماره ۳۲، بهار ۱۳۸۰.
۴. لریمر، د. ل، فرهنگ مردم کرمان، به کوشش فریدون وهمن، تهران، ۱۳۵۳ ش.
۵. مشوی معنوی، به کوشش عبدالکریم سروش، تهران، ۱۳۷۷.
۶. مشار، خانبابا، فهرست کتابهای چاپی فارسی، تهران، ۱۳۵۲ ش.
۷. همو، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۳۴۳ ش.
۸. منزوی، احمد، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش، اسلام آباد، ۱۳۵۷ ش.
۹. همو، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۳۶۴ ش.
۱۰. همو، فهرستواره کتابهای فارسی، تهران، ۱۳۸۲ ش.
۱۱. نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران، ۱۳۴۴ ش.
۱۲. نوشاهی، عارف، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، راولپندی، ۱۳۶۳ ش.
۱۳. همو، فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کیمیا کتابخانه گنج‌بخش، اسلام آباد، ۱۳۶۵ ش.
14. Nezami, K.A, "GisūDARAZ", *Encyclopedia of Islam*, LEIDEN, 1983.

